



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

اسوه های بشریت

امام کاظم علیه السلام

رسول جعفریان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسوه های بشریت (امام کاظم کاظم علیه السلام)

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	اسوه های بشریت (امام کاظم علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۸	مشکل امامت پس از امام صادق
۱۰	برخوردهای سیاسی امام کاظم
۱۲	امام کاظم و هارون الرشید
۱۸	شهادت امام کاظم
۱۹	جنبه‌های دیگر مبارزه و برخورد امام کاظم با دستگاه خلافت
۲۰	مباحث کلامی و مشکلات فکری و سیاسی
۲۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اسوه های بشریت (امام کاظم علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان: اسوه های بشریت (۰۷): امام کاظم (علیه السلام)

پدید آورندگان: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳- (پدید آور)

امام هفتم موسی بن جعفر (ع) (توصیف گر)

نوع: متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

صاحب محتوا: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

توصیفگر: مجاهده

مهدویت امام موسی کاظم (ع)

سیره امامان

تاریخ موضوعی (اسلام)

عباسیان

وضعیت نشر: قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

ویرایش: -

خلاصه:

مخاطب:

یادداشت: ، ملزومات سیستم: ویندوز ۹۸+ با پشتیبانی متون عربی؛ + IE۶ شیوه دسترسی: شبکه جهانی وبعنوان از روی صفحه

نمایش عنوان داده های الکترونیکی

شناسه: oai.tebyan.net/۳۹۸۷

تاریخ ایجاد رکورد: ۱۳۸۷/۱۱/۷

تاریخ تغییر رکورد: ۱۳۸۷/۱۱/۷

تاریخ ثبت: ۱۳۸۹/۶/۲۸

قیمت شیء دیجیتال: رایگان

مقدمه

هفتمین امام شیعه امامیه، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است که مسلمانان بخصوص شیعیان، او را به دلیل حلم و بردباری در برابر معاندین و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان لقب کاظم داده‌اند، تولد او به سال ۱۲۸ هـ.ق در آبواء - منطقه‌ای حد فاصل بین مکه و مدینه - و شهادت ایشان در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ هـ.ق در بغداد در زندان حاکم ستمگر عباسی، هارون الرشید، صورت گرفته است، امام کاظم (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸ هـ.ق، رهبری شیعیان را بر

مشکل امامت پس از امام صادق

اختلافی که معمولاً میان شیعیان پدید می‌آمد ناشی از تعیین امامت امام بعدی بود، گاهی بنا به دلایل سیاسی از جمله به دلیل وحشی که از حاکمیت عباسیان وجود داشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می‌ماند، زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، امامت امامی لو رفته باشد از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد، شدت اختناق منصور در مورد علویان بخصوص امام صادق (علیه السلام) - که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود - باعث شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان در رابطه با رهبری آینده، بوجود آید و دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق (ع) - که به ناحق داعیه امامت داشتند - و بهره‌گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می‌شد، پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می‌کردند و کسب اطمینان در مورد امام واقعی برای آنان کار مشکلی بود، امام صادق (علیه السلام) برای اینکه جانشینش مشخص نشود، علاوه بر دو فرزند خود امام کاظم (ع) و عبدالله، منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد. این عوامل دست به دست هم داده و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت هر امامی تأثیر زیادی به جای می‌گذاشت بر همین روال این انشعاب پس از رحلت امام صادق (ع) نیز رخ داد، بطوری که یکی از اصحاب امام کاظم (ع) با توجه به اینکه: *ذَهَبَ النَّاسُ بَعْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَمِينًا وَ شِمَالًا*. در مورد جانشین آن حضرت نیز سؤال کرد. نکته دیگری بخصوص در زمان امام صادق (ع) وجود داشت که سودجویانی از آن استفاده کردند و آن، مسئله اسماعیل بن جعفر بن محمد (ع) بود از آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق (ع) بود، بسیاری از شیعیان گمان می‌کردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود، ولی او در حیات پدر وفات کرد و بطوری که در روایات آمده، امام صادق (ع) اصرار داشت که شیعیان به مرگ او یقین داشته باشند، با این حال عده‌ای پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه‌های دیگر، فرقه‌ای بنام باطنیه یا اسماعیلیه و یا اسامی دیگر، در شیعه بوجود آوردند، در مورد اسماعیل نکته مهم این است که مطرح شدن او به عنوان رهبر و امام شیعیان پس از پدر، جنبه سیاسی داشته و احیاناً بزرگتر بودن او نیز در این امر مؤثر بوده است، بخصوص که امام صادق (ع) تا آخرین روزهای زندگی از تعیین صریح جانشین خودداری می‌فرمود. البته روایاتی وجود دارد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی از خواص شیعه به عنوان جانشین پدر خود معین شده بود. این روایات از طرق مختلف نقل شده است، علاوه بر این حدیث لوح نیز در رابطه با ذکر اسامی معصومین مؤید این مطلب است با این حال به دلایلی که ذکر شد اسماعیل در زمان پدر خود به گونه‌ای مطرح شده بود که شبه جانشینی و امامت او در میان برخی از شیعیان وجود داشت. به عنوان نمونه در روایتی از فیض آمده است که روزی نزد امام صادق (ع) بوده و آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد به وی تصریح می‌فرمایند که اسماعیل جانشین او نیست، فیض می‌گوید: عرض کردم: ما شکی نداشتیم که مردم (شیعه) پس از شما به سراغ او خواهند رفت، آنگاه در ادامه روایت آمده که امام، فرزندش موسی را به عنوان جانشین خود به وی معرفی فرمود. طبری از اسحاق بن عمّار صِیْرَفِي آورده که نزد امام صادق (ع) اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند. در روایت دیگری آمده ولید بن صُبَیح به امام صادق (ع) عرض کرد: عبدالجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده‌اید، امام این مطلب را انکار کرده و امام کاظم را به او معرفی فرمود. به همین دلیل بود که امام صادق (ع) پس از آنکه اسماعیل فوت کرد اصرار داشت که شیعیان، مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند زیرا تصور زنده بودن وی با توجه به سوابق اعتماد به مهدویت - که در میان برخی از غلات شیعه ترویج شده بود - خطر پیدایش فرقه جدیدی در میان شیعه را به دنبال داشت و اصرار امام صادق (ع) بر مرگ اسماعیل هم با توجه به این مسئله و به منظور جلوگیری از این خطر بود. در روایتی از زراره نقل شده که در خانه امام صادق (ع) بودم که حضرت به من دستور دادند تا داوود بن کثیر رَقِي، حمران ابوبصیر و مُفَضَّل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم، پس از آنکه نامبردگان حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری

هم به تدریج وارد شدند بعد از آنکه تعداد حاضرین به سی نفر رسید امام فرمود: یا داوُدَ اِکْشِفْ لِي عَن وَجْهِ اِسْمَاعِيلَ. ای داوود روانداز را از روی اسماعیل بردار و او روانداز را از روی اسماعیل کنار زد، بعد امام پرسید: یا داوُدَ اَحْيِ هُوَ اَوْ مَيِّتٌ. ای داوود آیا او زنده است یا مرده؟ داوود گفت او مرده است و حاضرین به دستور امام یکی پس از دیگری جسد او را دیده و اعتراف به مرگ وی نمودند، امام بار دیگر این کار را تکرار فرموده تا اینکه او را به قبرستان آوردند و موقعی که می‌خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند و آنگاه به موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود. شیخ مفید می‌فرماید: و رَوَى أَنَّ اَبَا عَبْدِاللهِ جَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَ حَزَنَ عَلَيْهِ حُزْنًا عَظِيمًا وَ تَقَدَّمَ سِرِيرُهُ بِغَيْرِ حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ وَ اَمَرَ بِوَضْعِ سِرِيرِهِ عَلَى الْاَرْضِ فَبَلَّ دَفْنِهِ مِرَارًا كَثِيرَةً وَ كَانَ يَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَنْظُرُ اِلَيْهِ يَرِيدُ بِذَلِكَ تَحْقِيقَ اَمْرِ وَفَاتِهِ عِنْدَ الظَّانِّينَ خِلَافَتَهُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ اِزَالَةَ الشُّبُهَةِ عَنْهُمْ فِي حَيَاتِهِ. روایت شده که ابو عبدالله (علیه السلام) در مرگ اسماعیل، بشدت گریسته و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و رداء جلو تابوت او به راه افتاده و چندین بار دستور داد تابوت او را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را می‌گشود و به آن نگاه می‌کرد، منظورش از این کار این بود که حتمیت فوت او را برای کسانی که اسماعیل را جانشین پدرش می‌دانستند ثابت کرده و در حال حیات خود این شبهه را از میان بردارد. یک نمونه از روایاتی که سردرگمی برخی از شیعیان را در این مورد نشان می‌دهد روایتی از هشام بن سالم است او در این روایت می‌گوید: همراه مؤمن طاق در مدینه بودیم که دیدیم عده‌ای بر در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گردآمده‌اند، ما مسائلی از عبدالله در رابطه با زکات پرسیدیم... ولی او جواب صحیحی به ما نداد آنگاه بیرون آمده و نمی‌دانستیم که کدامیک از فرق مُرْجِئَه، قَدَرِیَه، زیدیه، معتزله، خوارج... را قبول کنیم در این حال شیخی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم فکر کردیم که جاسوسی از جاسوسان منصور است - که در مدینه به منظور شناسائی شیعیان جعفر بن محمد در میان آنها نفوذ کرده بودند - ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد... هنوز در آنجا بودیم که فَضَّلُ و ابوبصیر وارد شده و سؤالاتی از ایشان نموده و بر امامت وی یقین حاصل کردند آنگاه مردم از هر سو دسته دسته می‌آمدند، جز گروه عَمَّار ساباطی و نیز عده بسیار اندکی، که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند. و آنچه در روایت فوق جلب توجه می‌کند اینکه شیعیان کسانی نبودند که به هر شکل و بدون تحقیق، هر کسی را که داعیه وصایت و امامت داشته باشد، بپذیرند بلکه با طرح سؤالات خاصی علم او را ارزیابی کرده و در صورتی که به امامت وی از ناحیه علمی، یقین حاصل می‌نمودند او را به وصایت می‌پذیرفتند، روایت فوق این دقت و کنجکاوی را هم در مورد هشام و هم در مورد فَضَّل و ابوبصیر و همچنین تهدیدهایی را که از سوی منصور متوجه شیعیان امام صادق (ع) بود به خوبی نشان می‌دهد. این نکته را که شیعیان، عبدالله بن جعفر را - که مشهور به عبدالله اَفْطَح بود و به همین سبب گروندگان به او را فَطْحِیَه نامیده‌اند - بوسیله طرح بعضی از مسائل حلال و حرام در رابطه با نماز و زکات و... آزموده و علمی پیش وی نیافته و از او روی برتافتند، نوبختی نیز در فرق الشیعه آورده که در این نقل و روایات دیگری اشاره بر گرایش عبدالله از نظر عقیدتی به مرجئه شده است. نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق (ع) بدین ترتیب بر می‌شمارد. ۱- کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق (ع) بودند. ۲- اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می‌ورزیدند. ۳- آنانکه به امامت محمد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند. ۴- دسته‌ای که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج اعتقاد داشتند. ۵- کسانی که امامت عبدالله اَفْطَح - که ذکرش گذشت - را قبول داشتند. نوبختی در مقام تعلیل این مسئله چنین می‌گوید: شیعیان به استناد حدیث: اَلْاِمَامَةُ فِي الْاَكْبَرِ مِنْ وُلْدِ الْاِمَامِ (امامت از آن بزرگترین فرزند امام قبلی است) به سراغ او رفتند اما وقتی او از عهده جواب سؤالات آنها برنیامد او را رها کردند، او می‌نویسد: در ابتدا بسیاری از مشایخ شیعه به سراغ او رفتند، عبدالله حدود ۷۰ روز پس از وفات امام صادق (ع) بدرود حیات گفت و هیچ فرزند پسری از خود باقی نگذاشت و پیروان او ناچار همگی از اعتقاد به امامت وی برگشته و به امامت موسی بن جعفر (ع) گرویدند اگر چه عده‌ای از آنان در همان دوران حیات عبدالله به سوی امام موسی کاظم (ع) بازگشته بودند. ۶- کسانی که به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد

داشتند. از میان شیعیان افرادی چون هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر، عمر بن زید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دُرّاج، ابان بن تغلب. و هشام بن حکم که از بزرگان آنان و اهل علم و نظر و از فقهاء شیعه به حساب می‌آمدند به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد داشتند و تنها کسانی که به امامت وی نگرویدند یکی عبدالله بن بُکَیر بن اَعین و دیگری عَمّار بن موسی الساباطی بود. مرحوم طبرسی در اعلام الوری، انشعابات پیدا شده در میان شیعیان امام صادق (ع) پس از آن حضرت را آورده و دلایل گرایش آنان را نیز ذکر کرده است.

برخوردهای سیاسی امام کاظم

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی می‌کرد مصادف با اولین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافته و پایه‌های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیامهای پراکنده‌ای به طرفداری از علویان که موجب نگرانی آنان گردید، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفین خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. و حتی نزدیکترین دوستان خود همچون عبدالله بن علی را بخاطر تلاشهای پنهانش برای به سقوط کشاندن عباسیان - که انتظار جانشینی سفاح را داشت - و ابومسلم خراسانی را از بین بردند. منصور عدّه زیادی از علویین را به شهادت رسانده و تعداد زیادی از آنان نیز در زندانهای او در گذشتند. این اعمال فشار از زمان امام صادق (ع) آغاز شد و تا زمان امام رضا (ع) که دوره خلافت مأمون بود به شدت هر چه تمامتر ادامه یافت، مردم در زمان مأمون اندکی احساس امنیت سیاسی نمودند ولی دیری نپایید که دستگاه خلافت بد رفتاری و اعمال فشار بر مردم را دوباره از سر گرفت، پس از آنکه امام باقر و صادق (علیهما السلام) زمینه گسترده اعتقادی را فراهم آورده بودند و انتظار می‌رفت که چنین حرکت فرهنگی یک جنبش سیاسی عظیمی را هدایت کند، تهدید و فشارهای حکام عباسی آغاز شد. امام کاظم (ع) از یک طرف در برابر این فشارها قرار گرفته و از طرف دیگر با مسئولیت عظیمی که حداقل آن هدایت شیعیان و حفظ آنان بود، روبرو شده بود، او اگر هیچ تلاشی جز این نداشت که شیعیان را به درستی با یکدیگر ارتباط داده و آنها را رهبری کند، خود بزرگترین خطر برای عباسیان بشمار می‌آمد. امام کاظم (ع) پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸ ق تا ۱۵۸ ق که منصور به هلاکت رسید و تا سال ۱۶۹ ق که مهدی فرزند او حکومت می‌کرد و نیز تا سال ۱۷۰ ق که هادی فرزند مهدی حکمرانی می‌نمود و پس از آن هم مدتی، امامت شیعیان را بر عهده داشت که بالاخره در سال ۱۸۳ ق به شهادت رسید. همانگونه که گفتیم عصر امام کاظم (ع) دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکت‌های اعتراض آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفته است که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فسخ که در حکومت هادی و جنبش یحیی و ادریس فرزندان عبدالله که در زمان هارون رخ داد، می‌باشد. کتب تاریخ و حدیث برخوردهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر (ع) را نقل کرده‌اند که عمده‌ترین آنها برخوردهای هارون است در عین حال باید توجه داشت که ائمه شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و می‌کوشیدند تا تشکل شیعه و رهبری آنها را بطور پنهانی اداره نمایند، طبعاً این وضع سبب می‌شد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد، علاوه بر این، دلیل قاطع بر چنین ارزشی هدایت جریانی است که پس از آن به صورت یکی از دو حرکت اصلی در جامعه مسلمین مطرح گردید. رهبری این حرکت و ظرافتی که طبعاً در هدایت آن بکار برده شده نمی‌تواند مورد بی‌توجهی قرار گیرد، نمونه‌های وارد در تاریخ و اجبار هارون در قتل امام کاظم (ع) علیرغم ظاهر فریبنده این جنایت - که نشان می‌دهد او از نظر سیاسی نمی‌خواست چنین قتلی را بر عهده بگیرد و یا اساساً حضرتش را مقتول بداند - نشانه خطری است که او از ناحیه وجود امام - با این اعتراف داشت چیزی علیه او به اثبات نرسیده - نسبت به خلافت خویش احساس می‌کرده است، ما در اینجا برخوردهای خلفاء را با امام کاظم (ع) نقل کرده و می‌کوشیم تا اهمیت نقش

امام را در رابطه با مسائل سیاسی نشان دهیم: این شهر آشوب در کتاب خود در رابطه با برخورد منصور با امام کاظم (علیه السلام) چنین می‌نویسد: منصور از امام خواست تا در عید نوروز بجای او در مجلسی نشسته و هدایایی را که آورده می‌شد از طرف او بگیرد. امام در پاسخ چنین گفت: اِنِّی قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ حِدِّی رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا إِنَّهُ سِنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْأِسْلَامُ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ. من اخباری را که از جدّم رسول خدا (ص) وارد شده بررسی کردم و خبری در رابطه با این عید پیدا نکردم این عید از سنن ایرانیان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است به خدا پناه می‌برم از اینکه چیزی را که اسلام آن را از گردونه خارج کرده من دوباره آن را زنده کنم. منصور در پاسخ گفت این کار را «سیاسةً للجد» و از نظر سیاست نظامی انجام می‌دهد و این بخاطر آن بود که بسیاری از لشکریان منصور از ایرانی‌ها بودند و طبعاً به مناسبت این عید، هدایای زیادی به منصور اهداء می‌کردند و از این راه، وجوه زیادی به اموال او - که به بخل نیز شهرت داشت - افزوده می‌شد پس از آن امام مجبور شد آن روز را از طرف منصور در آن مجلس نشسته و هدایای لشکریان را بگیرد، امّا پاسخ امام نمایانگر حقیقتی است که توجه بدان برای ما بسیار مفید است. بعد از آن در دوران ده ساله حکومت مهدی عباسی که امام مشغول تدریس و نقل حدیث و احیاناً تلاشهای پشت پرده خویش بود تاریخ، برخوردهائی را ثبت کرده که بعضاً جالب و قابل توجه‌اند: از جمله مهمترین آنها که مورّخینی امثال ابن اثیر، خطیب بغدادی، و ابن خلّکان و نیز روایات شیعه نقل کرده‌اند، بازداشت و زندانی کردن و سپس آزاد شدن امام در بغداد است، مهدی عباسی که احتمالاً بخشش‌های امام او را به وحشت انداخته بود و احتمال می‌داد که حضرت وجوهی جمع‌آوری کرده و آن را برای سازمان دادن و تقویت شیعیان خود مصرف می‌کند، دستور بازداشت حضرت را به فرماندار خود در مدینه صادر کرد، او نیز امام را دستگیر کرده روانه بغداد کرد، مهدی او را به زندان انداخت و لکن شب هنگام علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که به او می‌فرمود: فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟ آیا اگر به حکومت رسیدید می‌خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟ او در همان لحظه از خواب بیدار شده و حاجب خود را که ربیع نام داشت صدا کرد و دستور داد امام کاظم (ع) را پیش او حاضر کند وقتی امام آمد او را در کنار خویش نشانده و گفت: امیرالمؤمنین (ع) را به خواب دیده که این آیه را بر وی می‌خواند، و سپس از او پرسید: أَقْتَوَمُنِّي أَنْ لَا تَخْرُجَ عَلَيَّ أَوْ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ وُلْدِي؟ آیا به من اطمینان می‌دهی که بر علیه من و یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟ امام فرمود: وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ لَا هُوَ مِنْ شَأْنِي. بخدا قسم من چنین کاری نکرده‌ام و این کار اصولاً در شأن من نیست. خلیفه کوشید تا با دادن سه هزار دینار و تصدیق گفته‌های امام به گونه‌ای با او برخورد نماید که او راضی به مدینه باز گردد و بیدرنگ آن حضرت را به مدینه باز گردانید. یک بار دیگر نظیر چنین پیش‌آمدی برای آن حضرت در زمان هارون رخ داد که بعداً نقل خواهیم کرد. رویدادهای غیرعادی در مورد امام کاظم (ع) معمولاً - بیشتر از ائمه دیگر جز امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است، چنانکه حتی در منابع غیر شیعی نیز شواهد زیادی برای این گونه حوادث می‌توان پیدا کرد. وقتی امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شده و دید که او رد مظالم می‌کند، امام که او را در چنین حالی دید پرسید: چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمی‌گردانی؟ مهدی پرسید: آنچه می‌گوئی چیست؟ امام ماجرای فدک را برای او چنین توصیف کرد: فدک به دلیل اینکه از جمله «مَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ خَيْلٌ وَ لَا رِكَابٌ» است ملک خالص پیامبر (ص) بود که آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید و پس از رحلت آن حضرت با اینکه ابوبکر طبق شهادت علی (ع) و حسنین و امّ ایمن حاضر شده بود آن را به فاطمه (ع) برگرداند خلیفه دوم از این کار جلوگیری کرد، مهدی گفت حدود آن را مشخص کن تا برگردانم و امام حدود فدک را مشخص کرد، خلیفه گفت: هذا کثیر فانظرُ فيه. (این مقدار زیاد است درباره آن فکری می‌کنم) طبیعی است که مهدی چنین کاری را انجام نمی‌داد زیرا وجود چنین امکانات مالی در دست امام کاظم (ع) می‌توانست خطرات زیادی برای حکومت وی بوجود آورد. پس از مهدی، فرزندش موسی الهادی بر سر کار آمد ولی بیش از یک سال زنده نماند، در زمان او بود که حسین بن علی شهید فحّ، قیام کرده و کشته شد، وقتی سر او را برای هادی آوردند او اشعاری چند بر زبان

آورده و در آن از طالبی‌ها به قطع رحم و... یاد کرد، و سپس نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر (ع) اظهار کرده و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت. وَاللَّهِ مَا خَرَجَ حُسَيْنٌ إِلَّا عَنْ أَمْرِهِ وَلَا اتَّبَعَ إِلَّا حُجَّتَهُ لِأَنَّهُ صَاحِبُ الْوَصِيَّةِ فِي هَذَا الْبَيْتِ قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ أَبْقَيْتُ عَلَيْهِ. به خدا قسم حسین (شہید فح) به دستور او (امام کاظم) قیام کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته زیرا صاحب وصیت (پرنفوذ) در این خانواده او است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم. قاضی ابویوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچکدام از فرزندان این خانواده اعتقاد به خروج علیه خلفاء را ندارند. فعالیت پنهانی امامان شیعه چنان در استتار انجام می‌گرفت که مخالفین آنها حتی تصور آن را نمی‌کردند که آنان قصد خروج بر علیه خلفاء را داشته باشند، صرف نظر از اینکه آیا گفته هادی در رابطه با قیام حسین بن علی شہید فح به دستور امام درست بود یا نه، دفاع قاضی ابویوسف، نشانه اهمیت پنهان کاری امام کاظم (ع) است، حتی شیعیان زیدی نیز که خود جناح تندروی محسوب می‌شدند تصور کردند که امام صادق (ع) اعتقاد به جهاد ندارد با اینکه امام صادق (ع) چنانکه قبلاً ذکر کردیم ادعای آنها را صریحاً تکذیب فرموده و می‌گفت: وَلَكِنْ لَا أَدْعُ عِلْمِي إِلَى جَهْلِهِمْ (من علمم را به جهل آنان و نمی‌گذارم). در روایت فوق آمده زمانی که امام از خطر دستگیری و شهادت خود به دست هادی عباسی آگاه شد و تهدیدات او را شنید در حق وی نفرین کرد و چندی بعد خبر مرگ او به مدینه رسید. این در حالی بود که اطرافیان آن حضرت از او خواسته بودند تا پنهان شود. اما در مورد شہید فح و قیام او، آنچه گفتنی است اینکه قیام او را باید در ردیف همان قیامهای زیدی بشمار آورد، این قیامها گرچه اغلب از روی صداقت و خلوص نیت صورت می‌گرفت و بعضاً رهبران آنها اشخاصی عالم و فاضل و فداکار بودند، اما به دلایل مختلف سیاسی و علیرغم گستردگی و کثرتشان، کار اینها بی‌ثمر بود، حداقل در منطقه عراق آنها هرگز موفقیتی به دست نیاوردند، طبعاً برای شیعیان امامی، شرکت در این قیامها بخصوص با توجه به اختلافات عمیقی که به تدریج بین زیدیه و آنها بوجود آمد، درست نبود، زیرا رهبری زیدیه را کسانی غیر از امامان شیعه به عهده داشتند. اختلاف نظر میان زیدیه و شیعه احتمالاً از زمان خود زید آغاز شده و در جریان نفس زکیه به اوج خود رسید، چنانکه همکاری زیدیه و شیعه را بسیار مشکل ساخت، زمانی که شہید فح قیام کرد، اکثریت علویان مدینه در آن قیام شرکت کردند، اما موسی بن جعفر (ع) نه تنها در آن شرکت نکرد بلکه شکست و شهادت حتمی او را نیز به وی گوشزد فرمود. با اینکه شہید فح گویا از ابتداء قصد شورش علیه خلیفه را داشت، شدت فشارهای وارده از طرف هادی بر علویان مدینه و سخت گیریهای حاکم مدینه - که شخصی از خاندان خلیفه دوم بود - این قیام را جلو انداخته و در ایام حج که از طرف خلیفه نیز جمعیت‌هایی به مکه فرستاده شده بود، بوقوع پیوست، قیام با عکس العمل نیروهای خاصی مواجه شد که جز در آن ایام نمی‌توانست به آسانی به نفع خلیفه وارد عمل شود، درگیری با شکست و شهادت اکثر یاران حسین بن علی و خود او پایان یافت و وقتی که سرهای آنان را نزد موسی بن عیسی آوردند، عده‌ای از فرزندان علی بن ابیطالب (ع) حضور داشتند که از جمله موسی بن جعفر (ع) بود و موسی بن عیسی با اشاره به سر حسین بن علی از حضرت پرسید: این سر حسین بن علی است؟ امام پاسخ داد: نَعَمْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى وَاللَّهِ مُشْلِمًا صَالِحًا قَوَّامًا أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَاهِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ مَا كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مِثْلَهُ. آری انا لله و انا الیه راجعون بخدا او در حالی که مسلمان صالحی بود و به عبادت پروردگارش قیام می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، عمر خود را به پایان برد، چنانکه در خانواده خود شخص بی‌ظنیری بود. موسی بن عیسی در برابر این جواب سکوت کرده و چیزی نگفت.

امام کاظم و هارون الرشید

بخش مهمی از روایات تاریخی در رابطه با حیات امام کاظم (علیه السلام)، پیرامون سختگیریهای هارون نسبت به آن حضرت وارد شده است، این روایات را ما در سه قسمت بیان می‌کنیم: ۱- روایاتی که اشاره به برخورد بین امام و هارون داشته و در آن نکته و مطلب جالبی نیز وجود دارد. ۲- حوادثی که مربوط به دستگیری و زندانی شدن آن بزرگوار می‌شود. ۳- روایات مربوط به شهادت

آن حضرت. قبل از همه، لازم به یادآوری است که هارون از سال ۱۷۰ هـ ق بر سر کار آمده و تا سال ۱۹۳ هـ ق، زمام قدرت را در دست داشت او در این مدت در گریه‌های مختلفی با علویان داشته و در موارد متعددی به ایذاء و کشتار آنها اقدام کرده است که در این مختصر مجال بیان تفصیلی آنها نیست، اخبار این قتل و کشتارها را «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین» و نیز برخی از آنها را «طبری» در کتاب خود آورده است، بطور کلی می‌توان گفت اعمال فشارهای رشید نسبت به شیعیان قابل قیاس با دوره‌های پیشین نبوده و از لحاظ گستردگی و شدت باید با دوره‌های نظیر دوران متوکل مقایسه شود، البته بعید نیست که هارون در مواردی سهل‌گیریهائی هم نسبت به مخالفین خود بالاخص علویین از خود نشان داده باشد، ولی متأسفانه بدلیل آنکه تاریخ دقیق برخوردهای بین امام کاظم (ع) و هارون مشخص نیست، نمی‌توان آنها را در یک سیر تاریخی منظم بیان کرد. قسمت اول: برخی از این روایات دلالت دارد بر اینکه هارون در اوائل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی‌داده ولی به مرور زمان و بنا به دلایلی بتدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داده است، و در روایتی که عیاشی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند آمده: *كَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) حِينَ أَذْخَلَ عَلَيْهِ: مَا هَذِهِ الدَّارُ وَ دَارُ مَنْ هِيَ قَالَ لِشِيعَتِنَا فَتْرَةٌ وَ لِعَبْرِهِمْ فِتْنَةٌ: قَالَ فَمَا بَالُ صَاحِبِ الدَّارِ لَا يَأْخِذُهَا؟ قَالَ اخِذْتُ مِنْهُ عَامِرَةً وَ لَا- يَأْخِذُهَا إِلَّا مَعْمُورَةٌ فَقَالَ أَيْنَ شِيعَتِكَ، فَقَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» قَالَ لَهُ: فَنَحْنُ كُفَرَاءُ؟ قَالَ لَا وَ لَكِنْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: «لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ» فَغَضِبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ غَلَطَ عَلَيْهِ مَوْعِيَةَ كَه مَوْعِيَةَ جَعْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ (ع) رَأَى هَارُونَ آوَرَدْنَا قِسْمَتِي مِنْ سَخْنَانَ كَه بِه آن حضرت گفت چنین بود: این دنیا چیست؟ و برای چه کسانی است؟ فرمود آن برای شیعیان ما مایه آرامش خاطر و برای دیگران مایه آزمایش است گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمی‌گیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد صاحب آن، آن را در اختیار خود می‌گیرد گفت: شیعیان شما کجایند؟ امام در جواب، این آیه را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست بردار نبودند تا آنکه برایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد». هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟! فرمود: ... نه، ولی همچنانید که خدا فرموده: «آیا نمی‌بینید کسانی را که نعمت خدا را رها کرده و کفر را پیشه خود ساختند چگونه مردم خود را به هلاکت انداختند». در این موقع هارون پیشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندی رفتار کرد. روایت دیگری که صدوق آورده حاکی از آن است که یکبار هارون کسی را دنبال موسی بن جعفر (ع) فرستاد و دستور داد فوراً حضرت را حاضر کنند، وقتی مأمور خلیفه در مدینه به حضور آن حضرت رسید و از ایشان خواست نزد خلیفه حاضر شود، امام فرمود: *لَوْ لَا أَتَى سَمِيعٌ فِي خَبْرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذَا مَا جِئْتُ. اِذَا خَبِرْتُ مِنْ جَدِّكَ نَشْنِيْدَهُ بُوْدَم كَه اطاعت از سلطان به جهت تقیه واجب است هرگز پیش او نمی‌آمدم. و وقتی نزد رشید حاضر شد او غضب خود را پنهان کرد و به نوازش امام پرداخت و پرسید: چرا به دیدار ما نمی‌آئی؟ امام فرمود: *سَمِعْتُ مَمْلَكَتَكَ وَ حُبَّكَ لِلدُّنْيَا. بِهناوری کشورت و دنیا دوستی تو مانع از آن می‌شود. پس از آن رشید هدایائی به آن حضرت داد و امام در رابطه با قبول هدایا فرمود: وَ اللَّهُ لَوْ لَا أَتَى أَرَى أَنْ أَتَرَوِّجَ بِهَا مِنْ عِيَابِ بَنِي طَالِبٍ لَيْلًا يَنْقَطِعُ نَسِيلُهُ أَيْدِئًا مَا قَبِلْتُهَا. بخدا قسم اگر من در فکر تزویج عذبهای آل ابی طالب نبودم که تا نسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمی‌پذیرفتم. قسمت دوم: در مورد زندانی شدن امام، اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است، آنچه از مجموع این روایات استفاده می‌شود این است که امام کاظم (ع) دوبار بدست هارون به زندان افتاده است که مرتبه دوم آن از سال ۱۷۹ق، تا ۱۸۳ق، یعنی مدت چهار سال بطول انجامیده و به شهادت آن حضرت منجر شده است، اما مرتبه اول آن، اگر چه روایات تاریخی حاکی از آن است ولی به مدت آن کوچکترین اشاره‌ای نشده است و دلیل اینکه امام دو مرتبه بدست هارون زندانی شده است، غیر از اشارات مورخین نقلیهائی است حاکی از آزادی امام از زندان اول هارون که آن را بسیاری از روایات اخبار، نقل کرده‌اند. مسعودی می‌نویسد: عبدالله بن مالک خزاعی، مسئول خانه رشید و رئیس شرطه او می‌گوید: فرستاده هارون در وقتی که هیچگاه در چنان اوقاتی پیش من نمی‌آمد، وارد شده و حتی مجال پوشیدن لباس به من نداده و با آن حال مرا***

پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کرده و نشستیم، سکوت همه جا را فرا گرفته بود، حیرت عجیبی به من دست داده و هر آن بر نگرانی من می‌افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می‌دانی چرا تو را احضار کرده‌ام؟ گفتم نه بخدا گفتم: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه‌ای بدست گرفته و به من می‌گفت: اگر همین لحظه موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می‌کنم، اکنون برو و او را فوراً آزاد کرده و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد برآورده می‌کنیم و اگر می‌خواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن، با ناباوری سه بار پرسیدم: دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید، از پیش هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من پناخواست، او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین لحظه آزاد کرده و سی هزار درهم در اختیاران بگذارم، موسی بن جعفر پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود: یا موسی حَبِشَتَ مَطْلُومًا (تو از راه ستم زندانی شده‌ای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد و سپس آن دعا را خواند. نقل این روایت در کتب تاریخی دیگر، نشانه شهرت آن در میان مؤرخین است، گرچه در این نقلها تفاوتی در اسامی افراد و... وجود دارد. مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. این حادثه نظیر آن است که در زمان مهدی عباسی رخ داد و نقل آن توسط مصادر اهل سنت، نشانه قبول آن حتی برای مؤرخین اهل سنت نیز هست، زیرا همانگونه که در جای دیگر اشارت رفت، مردم بغداد اصولاً از این خاطرات درباره امام کاظم (ع) زیاد داشته و مدفن آن حضرت حتی برای آنان نیز مزار بوده و به عنوان باب الحوائج پیش آنان شهرت دارد. در هر حال این خبر حاکی از آن است که هارون در کنار خشونت‌هایی که نسبت به علویان داشته، نسبت به موسی بن جعفر نیز حساسیت فراوانی داشته است و تنها بکار بردن تقیه از طرف امام و یا خوابهای تهدید آمیز - از آن نمونه که قبلاً گذشت - توانست امام را از شر هارون در امان بدارد، امّا بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می‌کرد و کینه و حسد که نسبت به آن حضرت داشت و همچنین موقعیتی که امام در میان شیعیان به عنوان امام و رهبر آنها داشت و حسادت عده‌ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن‌چینی آنان در رابطه با آن حضرت پیش هارون الرشید، او را به شدت عمل علیه امام برانگیخت در اینجا نمونه‌ای از حوادثی را که منجر به زندانی شدن امام شد می‌آوریم: تأکید خاص پیامبر بر اینکه حسنین (علیهما السلام) باید فرزندان خاص آن حضرت تلقی شوند، موجب شد تا در میان مسلمین، شکوه و عظمت خاصی برای اهل بیت بوجود آید، امری که خود رسول خدا (ص) نیز طالب آن بوده و از این طریق می‌خواست موقعیت والائی برای آنها در جامعه مسلمین تهیه و تثبیت نماید، روایات زیادی از جمله حدیث ثقلین و حدیث سفینه در این زمینه از حضرت رسول (ص) در منابع مسلمین از شیعه و سنی بطرق فراوانی محفوظ مانده است. اینکه حسنین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) تلقی شوند می‌توانست علت توجه شایان مسلمین نسبت به آنها و انگیزه درک بهتر آنها شود، به همین دلیل بود که مخالفان و دشمنان اهل بیت همواره درصدد انکار این اصل برآمده و در طول تاریخ - با وجود آنکه اکثریت جامعه مسلمین از تسنن و تشیع آنها را به عنوان فرزندان رسول خدا (ص) پذیرفته بودند - حکام کوشیده‌اند تا در برابر آن موضعگیری کنند، معاویه از اینکه آنها به عنوان فرزندان رسول خدا شناخته شوند به سختی خشمگین بود و اصرار داشت که مردم آنان را فرزند علی (ع) بدانند، عمرو بن عاص نیز از این مسئله نفرت داشت، حجاج نسبت به این مسئله حساسیت عجیبی از خود نشان می‌داد، بطوری که وقتی به او خبر دادند یحیی بن یعمر، حسن و حسین را فرزندان رسول الله می‌داند او را از خراسان فراخوانده و زیر فشار گذاشت تا دلیلی از قرآن برای ادعای خود بیاورد، او نیز آیه ۸۵ از سوره انعام را که به صراحت حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم (ع) معرفی می‌کند برای او خوانده و چنین استدلال کرد: در صورتی که قرآن عیسی را که جز از طریق مادر به ابراهیم پیوندی نداشته، فرزند آن حضرت می‌داند، چگونه حسنین نمی‌توانند فرزندان رسول خدا شمرده شوند. استاد جعفر مرتضی، شواهد بیشتری برای این مطلب در کتاب گرانقدر خود

حیات سیاسی امام حسن (ع) ذکر کرده است. این مسئله در زمان هارون و در برخوردهای او با اهل بیت پیامبر (ص) بویژه امام کاظم (ع) نیز مطرح بود و حداقل در یک برخورد، تکیه امام بر این مطلب، یکی از علل زندانی شدن آن حضرت می‌توانست به حساب آید، در نقلی آمده: هارون الرشید از امام کاظم (ع) سؤال کرد چگونه شما می‌گوئید ما از ذریه رسول خدا هستیم در حالی که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟ آن حضرت دو دلیل برای او ذکر کرد: ۱- آیه ۸۵ از سوره انعام که عیسی را فرزند حضرت ابراهیم می‌شمارد. ۲- آیه مباحله که در جریان آن، حسنین مصداق خارجی «و ابناءنا» بودند. این مسئله برای عباسیان شکننده‌تر بود زیرا آنها خود را بنی اعمام رسول خدا دانسته و برای اثبات احق بودن خود به خلافت آن حضرت، از قاعده وراثت استفاده می‌کردند، بنا به استدلال آنها، عباس عموی پیامبر (ص) پس از آن حضرت زنده بود و با وجود او، حقی برای فرزندان عموهای دیگر او باقی نمی‌ماند، چنانکه مروان بن ابی حفصه، شعر خود را بر مبنای همین استدلال سروده است: *أَنْتِ يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَ لَمْ يَكُنْ لِبَنِي الْأَنْبَاءِ وَرَأْتَهُ الْأَعْمَامُ* چگونه می‌شود و امکان ندارد و تا حالا اتفاق نیفتاده است که با وجود عموی کسی، فرزندان دختری وی از او ارث ببرند! و در رد این شعر ابیاتی منسوب به امام کاظم (ع) نقل شده است. البته شیعه برای اثبات امامت، هرگز به وراثت توجهی نداشته و تنها بر نصوص وارده از رسول خدا در این رابطه و نصوص وارده از امام سابق در رابطه با تعیین امام بعدی، استناد جسته است، این بنی‌عباس بودند که برای انحصار امر خلافت در خانواده خود، بر وراثت تکیه داشتند و به همین سبب می‌کوشیدند حسنین و فرزندان آنها را نه به عنوان فرزندان رسول خدا بلکه به عنوان فرزندان علی (ع) معرفی نمایند تا بدین وسیله علاوه بر نفی وراثت آنها، اهمیت و احترام فوق العاده آنان را نیز به عنوان ابناء رسول الله در جامعه در معرض تردید قرار دهند، به یقین می‌توان گفت: نفوذ معنوی علویان در جوامع اهل سنت آن روز ایران، یمن، شام و... بیشتر بدلیل تصریحات پیامبر بر عظمت اهل بیت خود و مطرح کردن حسنین (ع) به عنوان «أبناءنا» بوده است، بنا به نقل ابن اثیر، هارون الرشید در رمضان سال ۱۷۹ هـ. ق بقصد عمره به مکه می‌رفت که در سر راه خود به مدینه آمده و وارد روضه رسول خدا (ص) شد و برای جلب توجه مردم به منظور اینکه رابطه نسبی خویش با رسول خدا را به رخ آنها بکشد پس از زیارت مرقد مطهر به پیامبر این چنین سلام داد: *السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا بَنَ عَمِّ* (سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) در این هنگام موسی بن جعفر (ع) که در آن مجلس حاضر بود پیش آمده و خطاب به رسول خدا (ص) گفت: *السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبِئِ* (سلام بر تو ای پدر) به شنیدن این سخن رنگ از رخسار هارون پریده و خطاب به امام کاظم (ع) گفت: *هَذَا الْفَخْرُ يَا أَبَالَحْسَنِ جِدًّا* (جداً مایه افتخار است یا ابوالحسن) و سپس دستور توقیف آن حضرت را صادر کرد. یافعی نیز این نقل را بطور مختصر آورده است. هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده و چنین گفت: *أَشْهَدُ أَنَّهُ أَبُوهُ حَقًّا*. قبول دارم که رسول خدا حقاً پدر او است. این گفتار به منزله اعتراف بر عدم صحت خلافت خانواده خود بود که براساس وراثت پی‌ریزی شده بود و اعتراف به اینکه علویین از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا (ص) هستند. زندانی شدن امام پس از آن نشان می‌داد که این یک حرکت سیاسی علیه هارون تلقی شده است، این قبیل برخوردهای امام کاظم (ع) خطراتی را برای هارون دربرداشت. قسمت سوم: توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت از جمله اینکه شیعیان موظف بودند مطالب مربوط به امام و رهبری را که به آنها گفته می‌شود، مخفی نگاه داشته و اسرار رهبری افشاء نکنند، ولی گاهی اتفاق می‌افتاد که مطالبی پیرامون امامت موسی بن جعفر (ع) و مفترض الطاعه بودن آن حضرت را افشاء می‌کردند و اینکار اسباب دردسر برای امام و خود آنها فراهم می‌آورد، این مسئله در زمان امام صادق (ع) نیز که منصور حساسیت خاصی از خود نشان می‌داد مطرح بود. همانطوری که قبلاً گفتیم با بکار بردن تقیه این تصور عباسیان بوجود آمده بود که شیعیان و امام آنها حتی اگر داعیه امامت هم در سر داشته باشند، قصد خروج بر خلیفه ندارند و لذا در مقام اندرز به علویانی که با رهبران زیدی هم رأی بودند می‌گفتند مثل بنی‌اعمام خود یعنی موسی بن جعفر باشید تا سالم بمانید. در حقیقت ائمه شیعه با وجود اعتقاد به انحصار امامت و رهبری در خود و اثبات بطلان نظام حاکم، قیام بر نظام حاکم را مجاز نمی‌دانستند زیرا ثمری در آن نمی‌دیدند، این وضعیتی بود که شیعیان

در آن قرار داشتند، اما گاهی به سبب افشای همین اعتقاد که امام کاظم (ع) را مفترض الطاعه می‌دانند، گرفتاری برای آن حضرت فراهم می‌آوردند بنابراین به جرأت می‌توان یکی از دلائل زندانی شدن امام کاظم را همین نوع اعتقادات دانست، زیرا این عقاید برای بنی‌العباس خطرات فراوانی در برداشت. در کتب روایی ما بابی تحت عنوان «باب تحریم اذاعه الحق مع الخوف به» گشوده شده که حاوی احادیث فراوانی در این رابطه می‌باشد که از ائمه هدی بویژه امام صادق (ع) روایت شده است. در رجال کشی روایت نسبتاً طولانی از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که می‌تواند مثال جالبی برای بحث مورد نظر باشد او می‌نویسد: یحیی بن خالد برمکی ابتدا نظر مساعدی نسبت به هشام داشت اما وقتی هارون به جهت شنیدن برخی از کلمات هشام بن حکم به او علاقمند شد، یحیی کوشید تا هارون را علیه او تحریک کند از جمله روزی در این رابطه به هارون گفت: هُوَ يَزَعُمُ أَنَّ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ إِمَامًا غَيْرَكَ مَفْرُوضُ الطَّاعِيَةِ... وَ يَزَعُمُ أَنَّهُ لَوْ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ لَخَرَجَ وَ إِنَّمَا نَرَى أَنَّهُ مِمَّنْ يَرَى الْإِلْبَادَ بِالْأَرْضِ. او فکر می‌کند که خداوند امام دیگری جز تو در روی زمین دارد که طاعتش واجب است.... و اگر به او امر به قیام کند اطاعت می‌کند، و افزود: ما البته او را از کسانی می‌دانستیم که قائل به خروج نیست. پس از آن هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلمین بر پا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند، مجلس بر پا شد و بحث شروع شده و بزودی به بن بست رسید، یحیی گفت: آیا هشام بن حکم را به عنوان حکم قبول دارید؟ گفتند او مریض است و گرنه قبولش دارند، یحیی در پی هشام فرستاد، ابتداء بخاطر پرهیزی که از یحیی داشت نمی‌خواست بیاید و لذا گفت با خدا عهد کردم پس از بهبودی به کوفه رفته و بطور کلی از بحث دوری گزیده و به عبادت خدا پردازم و بالأخره بدنبال اصرار یحیی در مجلس حضور یافته و پس از اطلاع از مسئله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد و در پایان بحث یحیی از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که انتخاب امام حق مردم است اظهار نظر کند، هشام با اکراه در این باره سخن گفت، یحیی از سلیمان بن جریر که کمی پیش از آن هشام قول او را رد کرده بود خواست که در این باره از هشام نظر خواهی کند پردازد و او سؤال خود را در رابطه با امیرالمؤمنین شروع کرده و گفت: آیا او را مُفْتَرِضُ الطَّاعَةِ می‌دانند؟ هشام گفت: آری گفت: اگر او دستور خروج دهد خروج می‌کنی؟ گفت او چنین دستوری به من نمی‌دهد... سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو می‌خواهی بگویم، اگر او دستور دهد خروج می‌کنم، آری چنین است، هارون که در پس پرده نشسته بود از این سخن برآشفت و... و بدنبال امام کاظم (ع) فرستاده او را به زندان انداخت، یونس بن عبدالرحمان پس از ذکر این خبر می‌افزاید: فَكَانَ هَذَا سَبَبٌ حَبَسَهُ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ. این هم سببی برای زندانی شدن آن حضرت در کنار اسباب دیگر بود. و پس از آن هشام به کوفه رفته و در خانه ابن اشرف دار فانی را وداع گفت. در روایت دیگری آمده: هشام از طرف امام امر به سکوت شده بود ولی دیری نپائید که سکوت را شکست و عبدالرحمان بن حجاج یکی از یاران امام در این رابطه او را مورد توبیخ قرار داده و گفت: چرا سکوت خود را شکستی... و سپس از قول امام به او گفت: آیا شرکت در خون مسلمانی، تو را خوشحال می‌کند؟ هشام گفت: نه، عبدالرحمان گفت پس چرا چنین می‌کنی اگر ساکت شدی که هیچ و گرنه سر امام را به تیغ جلاّد خواهی سپرد و در پایان روایت آمده: فَمَا سَيَكْتُ حَتَّى كَانَتْ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. هشام سکوت را مراعات نکرد تا آنچه نباید بشود اتفاق افتاد. روایت فوق به آنچه پیش از این گفتیم دلالت آشکاری دارد و روایت دیگری نیز در همین زمینه نقل شده که احتمالاً همین روایت باشد، در این روایت اضافه شده: هارون از پشت پرده بحث را زیر نظر گرفته بود و حاضرین تصمیم گرفته بودند که جز در رابطه با مسئله امامت با وی سخن نگویند هارون که در پس پرده عقیده صریح هشام را می‌شنود برآشفت و می‌گوید: مِثْلُ هَذَا حَى وَ يَبْقَى لِي مُلْكِي سَاعَةً وَاحِدَةً؟ فَوَ اللَّهُ لَللِّسَانِ هَذَا أَلْبَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مَاءِ أَلْفِ سَيْفٍ. در صورتی که امثال چنین مردی زنده باشند آیا حکومت من برای یک ساعت هم باقی می‌ماند؟ بخدا که کاربرد زبان او از صد هزار شمشیر بیشتر است. هشام احساس خطر کرده و متواری شد و هارون چون او را نیافت برادران و یاران او را توقیف کرده و به زندان انداخت اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید آنها را آزاد ساخت. همینطور صدوق در جای دیگری از جمله علل

به شهادت رسیدن امام کاظم (ع) را این می‌داند که هارون شنید: مِنْ قَوْلِ الشَّيْخَةِ بِإِمَامَتِهِ وَ اِخْتِلَافِهِمْ فِي السَّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ خَشِيَةً عَلَى نَفْسِهِ وَ مَلِكِهِ. از جمله علل شهادت آن حضرت، اطلاع هارون از اعتقاد شیعه به امامت آن حضرت و رفت و آمدشان شبانه روز بطور پنهانی پیش او بود، زیرا از آن حضرت برخورد و کشورش می‌ترسید. سعایت برخی از نزدیکان امام را نیز باید کنار کینه شخصی یحیی بن خالد برمکی نسبت به آن حضرت، از جمله علل گرفتاری آن حضرت ذکر کرد. شیخ مفید و ابوالفرج اصفهانی در این رابطه روایت مستندی نقل کرده‌اند که ذیلاً خلاصه آن را می‌آوریم: یحیی بن خالد برمکی از اینکه هارون فرزند خود را به منظور تربیت به جعفر بن محمد بن اشعث که اعتقاد به امامت کاظم (ع) داشت، سپرده بود ناراحت بود به همین سبب نزد هارون از او بدگویی می‌کرد (ظاهراً به منظور گرفتن انتقام از او بود که به فکر توطئه چینی بر علیه امام کاظم (ع) افتاد) لذا درصدد پیدا کردن شخصی از خانواده امامت که عامل مناسبی برای دسیسه چینی‌های او باشد برمی‌آید و پس از پرس و جو علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق را که مردی فقیر بود پیدا می‌کند و با کمک مالی به او، او را برای حضور در مجلس هارون، تشویق می‌کند تا بوسیله او نقشه‌های خود را علیه امام کاظم (ع) عملی سازد، زمانی که علی بن اسماعیل با حضور در مجلس هارون موافقت می‌کند، امام تلاش می‌کند تا با کمک مالی و ادای دین، او را از اینکار منصرف کند اما او نزد هارون می‌رود و در حضور او بر علیه امام سخن می‌گوید. این مطلب به عنوان دلیل دیگری برای زندانی شدن امام (ع) نقل شده است. شیخ صدوق این روایت را به صورت دقیقتر و کاملتر آورده و پس از یادآوری ارتباط پنهانی جعفر بن محمد بن اشعث با امام کاظم (ع) می‌نویسد: پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت شنیده‌ام تو. خمس مال خود و حتی پولهایی را که اخیراً به تو داده‌ام برای موسی بن جعفر فرستاده‌ای، جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خبرچینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود مطمئن می‌سازد پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد. در حقیقت آخرین باری که امام به زندان افتاد به همین دلیل بود. شیخ مفید پس از نقل روایت فوق می‌افزاید: در همان سال (سال ۱۷۹) هارون الرشید به حج آمده و در مدینه دستور توقیف امام را صادر کرد. قبل از آنکه اشاره به دستگیری امام کنیم لازم به یادآوری است که در برخی از منابع بجای علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع)، محمد بن اسماعیل ذکر شده است. ابونصر بخاری می‌نویسد: محمد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم (ع) بود او در نامه‌ای که به هارون نوشته بود چنین آورد: مَا عَلِمْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ يُجْبَى إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ. تاکنون نشینده بودم که در روی زمین دو خلیفه ممکن است باشد که اموال عمومی برای آن دو برده می‌شود. منظور او از این سخن سعایت از امام کاظم (ع) بود که بلافاصله پس از آن، امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید. این نقل را ابن شهر آشوب نیز آورده است. این دو روایت که یکی درباره علی بن اسماعیل و دیگری درباره محمد بن اسماعیل وارد شده است، از جهات مختلف شباهتهایی با هم دارند و وجود این شباهتها این فکر را در ذهن انسان تقویت می‌کند که اصل آن دو یکی است. معروف است هارون یک سال به حج می‌رفت و سال دیگر به جنگ، از این رو او در سال ۱۷۹ ق که نوبت حج بود به مدینه وارد شده و در میان کسانی از اشراف مدینه که به استقبال او آمده بودند، امام کاظم (ع) نیز حضور داشت اما هارون که از فعالیت‌های پنهانی او اطلاع داشت وقتی در کنار ضریح رسول خدا (ص) قرار گرفت در حالی که همه مستقبلین از جمله امام کاظم (ع) حضور داشتند با اشاره به قبر پیغمبر چنین گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَدْتُ إِلَيْكَ مِنْ شَيْءٍ أُرِيدُ أَنْ أَفْعَلَهُ أُرِيدُ أَنْ أَحْبَسَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يَرِيدُ التَّشْتِيتَ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَ سَيْفِكَ دِمَائِهَا. یا رسول الله من از آنچه می‌خواهم انجام دهم عذر می‌خواهم، می‌خواهم موسی بن جعفر را دستگیر کرده و به زندان بیاورم زیرا او می‌خواهد میان امت تو اختلاف انداخته و خون آنها را بریزد. این ظاهر سازی از هارون بدان جهت بود که مردم موسی بن جعفر (ع) را فرزند رسول خدا می‌دانستند و این عذر خواهی از رسول خدا در همین راستا صورت می‌گرفت، در عین حال در برابر مردم که دلیل چنین اقدامی به صورت سؤال برایشان مطرح بود، تفرقه افکنی در میان امت بهانه‌ای قانع کننده به نظر می‌رسید. نقل فوق نشان می‌دهد که امام کاظم در مدینه شخص مورد توجه مردم بوده است و به همین جهت هارون با آن همه

عظمت و قدرت سیاسی مجبور است دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم زیر سؤال نرود. و آنگاه در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر می‌کند. و دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره می‌فرستد و امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه می‌سازد این کار به این دلیل انجام می‌گیرد تا مردم ندانند امام در کجا زندانی می‌شود. ابوالفرج اصفهانی پس از نقل مطالب فوق می‌نویسد: رشید امام کاظم (ع) را نزد حاکم بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد و امام چندی در زندان او بسر برد اما عیسی بالأخره از اینکار خسته شده و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد، در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد زیرا در تمام این مدت کوشیده تا حجتی علیه او پیدا کند ولی نیافته است. جالب اینجا است که عیسی به نامه چنین ادامه می‌دهد: حَتَّىٰ آتَىٰ لَأَشِيْمِعُ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا لَعْلَهُ يَدْعُو عَلِيَّ أَوْ عَلِيَّكَ فَمَا أَشِيْمِعُهُ يَدْعُو إِلَّا لِنَفْسِهِ يَسْأَلُ اللَّهَ الرَّحْمِيَّةَ وَالْمَغْفِرَةَ. حتی من موقعی که او مشغول دعا است گوش می‌دهم تا ببینم آیا برای من یا تو نفرین می‌کند ولی چیزی جز دعا برای خودش نمی‌شنوم او همواره از خدا برای خود طلب رحمت و مغفرت می‌نماید. این نهایت زهد و پارسائی امام و در عین حال شدت تقیه و پنهانکاری حضرت را نشان می‌دهد. بالأخره امام را تحویل فضل بن ربیع دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود و گویا از او خواستند آن حضرت را به قتل برساند اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او بسر برد. مطابق نقل مورّخین او احترام امام را رعایت می‌نمود چنانکه گزارش این کار به هارون رسید و به او خبر دادند که امام کاظم (ع) در آنجا در رفاه کامل بسر برده و از آزادی کافی برخوردار است در این هنگام رشید در رَفَّه بود. بمحض دریافت گزارش، از دست فضل چنان عصبانی شد که در مجلس بطور علنی دستور داد تا او را لعن و نفرین نمایند زیرا بر خلیفه عصیان کرده است و بخاطر همین عمل صد ضربه شلاق نیز بر او زده شد پس از آن امام کاظم (ع) را تحویل زندانبان دیگری بنام سندی بن شاهک دادند.

شهادت امام کاظم

یحیی بن خالد که از این پیش آمد نگران شده بود نزد هارون رفته و با عذرخواهی از آنچه فضل بوجود آورده بود، خود خواسته هارون را که به شهادت رساندن امام بود، بدست سندی بن شاهک انجام داد. و اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات چندی به آن تصریح شده است از جمله طبق نقل ابوالفرج و دیگران او به صورت ظاهر برای کار دیگری ولی در واقع برای به شهادت رساندن آن حضرت به بغداد رفته بود. و خود این اقدام حاکی از آن است که او نمی‌خواست بطور آشکار مسئولیت چنین کاری را بر عهده بگیرد یادآوری می‌شود که عناد او را در جریان هشام بن حکم با امام کاظم (ع) دیدیم بنا بر این آنچه در بعضی از روایات آمده مبنی بر اینکه او در باطن به امام علاقه داشته در حالیکه هارون از آن اطلاع نداشت، صحیح به نظر نمی‌رسد. در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که به حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. این مطلب در روایات دیگری نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در مورد شهادت امام کاظم (ع) بر حسب گواهی اغلب مورخین تردیدی وجود ندارد اما از آنجا که شهادت امام مخفیانه صورت گرفته و حکام بنی‌عباس فریبکارانه به مردم اعلام نموده‌اند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته، برخی از مورخین تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را مرگ طبیعی گزارش داده‌اند اگر چه بعضیها نقل شهادت را نیز با عبارت «قیل» آورده‌اند. در رابطه با کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است: ۱- شهادت آن حضرت بوسیله مسموم کردن امام صورت گرفته که در روایتی از امام رضا (ع) نقل کردیم و نیز روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم می‌کند این معنی را تأیید کرده است. ۲- آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده‌اند که منجر به مرگ امام شده است. ۳- روایت شاذی است که مستوفی آن را چنین نقل کرده: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گداخته در حلق او ریختند. البته روایتی که بیش از همه شهرت دارد مسموم ساختن امام

است پس از شهادت امام، جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند: ۱- بنا به نوشته اربلی، سندی بن شاهک، فقه‌اء و وجوه اهل بغداد را که میثم بن عَبدی نیز در میان آنها دیده می‌شد بر سر جسد مبارک امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود نداشته و آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. ۲- از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند از این رو جسد امام را روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است و مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند و پس از آن جنازه را در «باب التین» بغداد در مقبره قریشی‌ها دفن کردند تاریخ شهادت امام بنا به نقل شیخ صدوق ۲۵ رجب ۱۸۳ هـ ق می‌باشد و شیخ مفید ۲۴ رجب را نقل کرده و مستوفی آن را در روز جمعه ۱۴ صفر می‌داند.

جنبه‌های دیگر مبارزه و برخورد امام کاظم با دستگاه خلافت

غیر از آنچه تا بحال مطرح گردید می‌توان به نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی اشاره کرد از جمله آنها نوعی مبارزه منفی است مبارزه‌ای که گرچه بصورت پیاده کردن نقشه‌های براندازی مطرح نمی‌شود ولی بر عدم مشروعیت نظام مهر تأکید زده و می‌کوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند، اصل در نوع مبارزه عدم همکاری است امری که خود بخود بر پایه عدم مشروعیت استوار است شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به یک حکومت در میان مردم خطر عمده‌ای برای آن بشمار می‌رود زیرا وقتی اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت یک نظام از میان برود هر آن ممکن است به منظور براندازی آن پیا خاسته و یا از چنان اقداماتی حمایت کنند. نمونه تاریخی که می‌توان برای این مطلب ذکر کرد روایتی است که درباره صفوان بن مهران جمّال آمده است او وقتی خدمت امام کاظم مشرف شد آن حضرت به او فرمودند: یا صفوان کُلُّ شَیْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِیلٌ ما خَلا- شیئاً واجِداً. همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار، او پرسید آن چیست یا بن رسول الله؟ امام فرمود: اِکْرَاءُكَ جَمالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ یَعْنی هارونَ. شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی. صفوان گفت شترهایش را برای لهُو و صید و امثال آن کرایه نمی‌دهد بلکه تنها برای مسافرت مکه این کار را انجام می‌دهد و حتی خودش هم مباشرت در آن نمی‌کند بلکه دیگران را برای آن اجیر می‌کند. امام فرمود: یا صفوان ایتّاع کِراءِکَ عَلَیْهِمْ؟ آیا بنظر تو کرایه دادن شترانت به آنها صحیح است؟ صفوان گفت: آری، امام فرمود: اَتُحِبُّ بَقائَهُمْ حَتّی یُخْرِجَ کِراءِکَ؟ آیا دوست داری آنها تا انقضاء مدت کرایه و پس دادن شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت: آری، امام فرمود: فَمَنْ أَحَبَّ بَقائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ کَانَ مِنْهُمْ کَانَ وَرَدَ النَّارِ. هر کس بخواهد آنها زنده بمانند در صف آنان قرار می‌گیرد و هر کس که از آنها باشد داخل جهنم می‌شود. پس از آن صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی هارون در این رابطه از او پرسید جواب داد: دیگر پیر شده‌ام و غلامانم چنانکه باید به این کار نمی‌رسند. هارون گفت: می‌دانم به اشاره چه کسی شترانت را فروخته‌ای موسی بن جعفر تو را به این کار وا داشته، او گفت مرا با موسی بن جعفر چکار، هارون گفت: دَعَّ عَنكَ هَذَا فَوَاللّهِ لَوْلَا- حَسُنَ صُحبتُکَ لَفَتَلتُکَ. این حرفها را کنار بگذار بخدا اگر بخاطر صداقت تو نبود تو را می‌کشتم. هر اقدامی از سوی امام کاظم (ع) که طبعاً حاوی حکم عامی برای تمامی شیعیان - به جز کسانی که به دستور خود وی با دستگاه خلافت در ارتباط بودند - بود در راستای همان مبارزه منفی قابل طرح است. جنبه دیگر برخورد امام کاظم (ع) با خلافت عباسی حرکتی بود که امام در رابطه با حفظ علی بن یقطین در دربار عباسی صورت داده و می‌کوشید از طریق او شیعیان خود را از گرفتاری و درگیری نجات دهد. علی بن یقطین از آن جمله اصحاب امام کاظم (ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بودند او در عهد مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری می‌کرد. وقتی او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت در دستگاه خلافت را ترک گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرموده: لا- تَفْعَلْ فَإِنَّ لِنابِکَ أُنساً وَ

لَاخَوَاتِكَ بِحَكِّ عَزَّ وَ عَسَى أَنْ يَجْبِرَ اللَّهُ بِحَكِّ كَسِيرًا وَيَكْتَبِرَ بِحَكِّ نَائِرَةِ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ يَا عَلِيُّ كَفَّارَةٌ أَعْمَالِكُمُ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِكُمْ. این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته‌ایم و تو مایه برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا بوسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفین را درباره آنها بشکند یا علی کفار گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است. در روایت دیگری آمده که امام در جواب او چنین فرمود: لَا لَكَ الْمَخْرُجُ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ اتَّقِ اللَّهَ. تو را چاره‌ای جز ادامه کارت نیست، از خدا بترس. و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد علی بن یقظین به او گفت: متأسف است که او را در چنین وضعی می‌بیند امام به او فرمود: يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظَّالِمَةِ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ. یا علی خدا را دوستانی در صفوف دوستان ستمکاران هست که بوسیله آنها از دوستانش دفع شر می‌کند و تو از آنها هستی. و در روایت دیگری: إِنَّ لِلَّهِ مَعَ كُلِّ طَائِفَةٍ وَ زَيْرًا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ يَدْفَعُ بِهِ عَنْهُمْ. خدا را در کنار هر طغیانگری یارانی هست که بوسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع می‌کند. تأکید امام بر صحت و حتی لزوم کار علی بن یقظین و نیز جملات فوق مخصوصاً جمله اخیر نشان می‌دهد که آن حضرت از وی در رابطه با دفاع از شیعیانش بهره‌گیری می‌کرده است. درباره علی بن یقظین خبرچینی‌های فراوانی شد که با استفاده از تقیه و راهنمایی‌های امام کاظم از مهلکه نجات یافت. ابن یقظین همچنین در حل پاره‌ای از مشکلات مذهبی که حکومت با آن درگیر می‌شد می‌کوشید تا از نظرات امام کاظم (ع) بهره‌گیری کند. مبارزه با علمای خودفروخته و فاسدی که خود را در خدمت دربار عباسی قرار داده بودند نمونه دیگری از مبارزات امام کاظم (ع) است که در کلمات آن حضرت دیده می‌شود وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیت آن را از نظر عوام تضمین می‌کرد و لذا یک نوع مانع در برابر سقوط آن به حساب می‌آمد به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیت فراوانی نیز برخوردار بودند. در روایتی از آن حضرت آمده که رسول خدا (ص) فرمود: اَلْفَقَهَاءُ اُمَنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. فقهاء تا هنگامی که خود را به دنیا نفروخته‌اند امنای پیامبرانند. سؤال شد چگونه در دنیا داخل می‌شوند؟ فرمود: اِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَاِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلِيٌّ اَذْيَانِكُمْ. یعنی پیروی از حُکام نمایند وقتی که چنین کردند از آنها برای حفظ دینتان دوری جوئید. نمونه‌های چنین علمائی کسانی بودند که هارون هنگام شهادت امام در رابطه با طبیعی قلمداد کردن رحلت آن حضرت بهره‌گیری کرد و از وجهه آنها برای تحمیق مردم استفاده کرد.

مباحث کلامی و مشکلات فکری و سیاسی

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیریهای فکری جامعه اسلامی برعهده گرفت، مذهب اعتزال بود، اصل اساسی این مذهب توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، «واصل بن عطاء» و «عمرو بن عبید» از جمله مهمترین رهبران آن بودند. توجیه مسائل دینی در پرتو عقل چیزی نبود که برای شیعیان قابل قبول نباشد اما نکته مهم این بود که سپردن مقوله‌های دینی بدست عقل، بطوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله‌ها راه افراط سپرده شود، کاری نبود که نتایج مطلوبی به بار آورد از نمونه‌های آن انواع و اقسام عقائدی است که بوسیله این عقل‌گرایان در رابطه با توحید مطرح شده است، گاهی صفات متضاد بر خدا نسبت داده و گاه برخی از صفاتی را که به تصریح قرآن، خدا متّصف به آنها است از او سلب کرده‌اند. توجیهات عقلی آنها خطری برای جذب برخی از شیعیان بود، گرچه افرادی چون هشام بن حکم خود به تنهایی از عهده آنان برمی‌آمدند لذا ائمه شیعه در عین عنایت به عقل، حدّ مشخصی برای کاربرد آن در مسائل دینی تعیین کرده بودند مسائلی از دین که تأمل در آنها منجر به خطبهای بزرگی می‌شد، بخصوص در رابطه با صفات باریتعالی که ممکن بود مسئله به کفر و انکار و تعطیل نیز منجر شود در زمان امام موسی بن جعفر (ع) اینگونه تأویلات فراوان بود لذا آن حضرت در رابطه با صفات خدا و اباحتی نظیر آن، رهنمودهای بسیار مهم و ارزنده‌ای دارند از آن جمله وقتی درباره صفات خدا از وی سؤال کردند فرمود: لَا تَجَاوَزُوا عَمَّا فِي الْقُرْآنِ. از آنچه در قرآن است پافراتر نگذارید. و در تعبیر دیگری فرمود: لَا تَتَجَاوَزُوا فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ

فَتْهُلْكَ. در رابطه با توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پافراتر نگذار که هلاک می‌شوی. و در روایت دیگری آمده: اِنَّ اللّٰهَ اَعْلٰی وَاَجَلُّ وَاَعْظَمُ مِنْ اَنْ یَّبْلَغَ کُنْهَ صِفَتِهِ فَصِفْهُ بِمَا وَصَفَ بِهٖ نَفْسَهُ وَ کَفُّوْا عَمَّا سِوٰی ذٰلِکَ. خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به حقیقت صفت او برسد پس او را همانگونه که خودش توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید. و زمانی که خود می‌خواست صفات خدا را بشمارد تنها از مضامین قرآن بهره می‌گرفت و پافراتر نمی‌نهاد. و در مقابل اهل حدیث که از مشبهه بوده و با تشبیه به ظواهر آیات و روایات می‌کوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی بتراشند، نیز ایستاده و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت مادی مبرا می‌ساخت. وقتی به او گفته شد عده‌ای را عقیده بر آن است که خدا به سَمَاءِ الدُّنْیَا (آسمان دنیا) نزول می‌کند فرمود: اِنَّ اللّٰهَ لَا یُنزَلُ وَا لَا یَحْتَاجُ اِلَیَّ اَنْ یُنزَلَ اِنَّمَا مَنظَرُهُ فِی الْقُرْبِ وَا الْبُعْدِ سِوَآءٌ. خدا تنزل نمی‌کند و احتیاجی بدان ندارد زیرا دور و نزدیک بطور مساوی در منظر و معرض دید او است. کلمات دقیق و بسیار گرانبهائی پیرامون صفات خدا از موسی بن جعفر (ع) رسیده است. نمونه‌های دیگر روایاتی است در رابطه با مسائل اسلامی که از آن حضرت نقل شده است و هدف این روایات معمولاً توضیح مواضع اعتقادی شیعه در برابر معتزله از یک طرف و اهل حدیث از طرف دیگر می‌باشد که یکی راه افراط و دیگری راه تفریط می‌پیمایند. در بحث جبر و اختیار استدلالهای محکم و زیبایی از موسی بن جعفر (ع) نقل شده است. او در مقابل ابوحنیفه امام اعظم اهل سنت به این استدلالها پرداخته و او را به زانو درآورد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

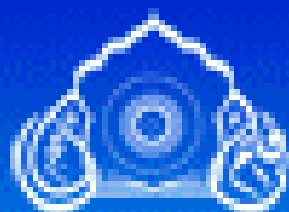
التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

